

دبیر کمیته کردستان محمد آسنگران
Tel: ۰۰۴۹۱۶۳۵۱۱۲۰۲۵

مسئول ارتباطات شهرهای کردستان عبدال گلپریان
Tel: ۰۰۳۵۸ ۴۰۵۷۵۸۲۵۰

ایسکرا ۶۴۱

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنش باز گرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.m-hekmat.com

www.iskraa.net

نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

سردبیر عبدال گلپریان

۲۹ شهریور ۱۳۹۱، ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۲

چهارشنبه ها منتشر میشود

عرفان قانعی فرد کیست؟



محمد آسنگران

سازمانهای کرد و شخصیت های برجسته آن از جمله دبیر اول و رهبر سلاخی شده حزب دمکرات کردستان ایران، زنده یاد دکتر قاسملو می باشد، که در پرسشی به چگونگی قتل ایشان پرداخته و با تحلیل و نگاهی امنیتی همسویی نظری خود با امنیتی چی های جمهوری اسلامی ایران را آشکار میکند.

با توجه به ارتباطات عرفان قانعی فرد با موسسات پژوهشی وزارت اطلاعات و برخی چهره های امنیتی - نظامی جمهوری اسلامی چون محسن رضایی و نزدیکی و همکاری وی با برخی تارنماهای امنیتی رژیم، و نیز شائبه همکاری ایشان با سپاه پاسداران (سپاه قدس) نشریه آرش بر آن شد تا در شماره ۱۰۸ خود به قدر بضاعت و توانش این پرسش را با برخی فعالان و شخصیت های سیاسی، و نیز سازمانهایی که مورد تفقد!! و مصاحبه این مورخ نظام اسلامی قرار گرفته اند در میان بگذارد. ما امیدواریم پاسخ شما را به نظرات و چند و چون کار این مورخ اسلامی، تا بیست ماه می ۲۰۱۲ دریافت کنیم با سپاس از همکاری شما.

(۱) همینجا لازم است بگویم که این سوال را شخصا به دست حزب کمونیست ایران، هر دو جناح حزب دمکرات کردستان ایران، دفتر سیاسی پژاک، حزب کمونیست کارگری ایران و کومله کردستان (جناح رضا کعبی) رساندم. متأسفانه هر دو جناح حزب دمکرات کردستان ایران، و حزب

دوستان و رفقای عزیز، احزاب و سازمانهای کرد! (۱) در چند ماه گذشته، شخصی به نام عرفان قانعی فرد که مدام بر ایرانی بودنش فخر فروخته و نیز خود را يك ایرانی کرد و نه کرد ایرانی میداند، در يك تسخیر رسانه ای آشکار به بمب خبری اول پاره ای رسانه های فارسی زبان بدل شده و تحت عنوان "محقق و پژوهشگر تاریخ"، با مصاحبه های رادیو تلویزیونی در خارج کشور، از منظر يك محقق تاریخ اجتماعی ایران با جعل و نعل وارونه زدن، به دستکاری حافظه و تاریخ سازی همت نموده است. عمده تحقیقات تاریخی و کتابسازیهای وی تحت عنوان "گفتگو" صورت گرفته و میگیرد. آنچه ان که میدانید با توجه به ساخت امنیتی نظام اسلامی پذیرش و تن دادن گفتگوی چهره های امنیتی با ایشان و انتشار وسیع آن در ایران الزاما می بایست طی سلسله مراتبی امنیتی، فیلتر شده و به فرموده اجرایی شود. هر چند که برخی از مصاحبات او با چهره های اپوزیسیون جمهوری اسلامی صورت گرفته است، بخشی از جعلیات مورخ! مورد نظر، متوجه

صفحه ۴

باز خوانی تاریخ جدائی کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران میزگرد ایسکرا با محمد آسنگران، عبدال گلپریان و نسان نودینیان (بخش چهارم)

آنها نشان میدادیم اکنون وجود جریانات راست و قومپرستی که از دل کومله بیرون زده اند مانند جریان مهتدی و ایلخانی زاده و گروهها و محافل دیگر از این نوع، غیر قابل انکارند و سیاستشان هم مورد نقد همین رفقای است که اکنون در کومله و حزب کمونیست ایران فعالیت میکنند و آنها هم متقاعد شده اند که آن جریانات ناسیونالیست و راست ضد کمونیست هستند. همین يك فاكت صفحه ۲

این هست؟ اگر نیست، چه توضیحی برایش دارید؟
محمد آسنگران: ارزیابی از این تاریخ و مقطع زمانی حتما کار آسانی نیست. اما ارزیابیها هم رنگ و بوی سیاستی را به خود میگیرد که گوینده و نویسنده نمایندگی میکنند. اولاً وجود جناحها و گرایشات چپ و راست در کومله آن زمان اکنون نه تنها تحلیل که فاكت است. اگر آن زمان فقط باید با قدرت تحلیل سیاسی

ایسکرا: گفته می شود که ارزیابی ای که از طرف کمونیسم کارگری از اختلافات داده می شود، غلط و غیرواقعی است که گویا جنگ بین چپ و راست و یا ناسیونالیسم و کمونیسم بود. می گویند که يك طرف از این اختلافات اعتراضات در کردستان عراق را به نفع توده ها می دانست و طرف دیگر، که گرایش کمونیسم کارگری بود، این اعتراضات را به ضرر جنش مردم در کردستان عراق می دانست. آیا حقیقتی در

در باره تحرک جنبش کثیف اسلامی به بهانه "توهین به مقدسات!"

ارعاب جامعه قدرتمندی کنند و موقعیت از دست رفته اسلام سیاسی در دوره جنگ تروریسم اسلامی و تروریسم دولتی غرب پس از یازده سپتامبر را بدست آورند. دولت آمریکا، دول غربی و همچنین جریانات اسلامی پروغربی نظیر اخوان المسلمین سهم خود از تحرکات و وحشی گری های اسلام سیاسی در جهت تثبیت موقعیت "اسلام میانه رو" و صفحه ۲

تظاهرات های باند سیاهی و حمله به سفارتخانه های آمریکا و کشورهای غربی و همینطور بعضا حمله به مشروب فروشی ها و نظایر آن صورت گرفته که منجر به مرگ چندین نفر شده است. هدف اسلامیون این است که با وحشی گری اخیر پرچم مندرس و ارتجاعی ضد غربیگری را که انقلابات خاورمیانه و شمال آفریقا از صحنه بیرون کرده بود، دوباره به صحنه بازگردانند. آنها میکوشند با

در روزهای اخیر و در سالگرد یازده سپتامبر موجی از تحرك و وحشی گری جریانات اسلامی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا بالا گرفته است. بهانه این چماق چرخانی ها انتشار ویدئویی مبتذل علیه مقدسات اسلامی در اینترنت است که مواضع آن بشدت راسیستی و به همان اندازه اسلام سیاسی ارتجاعی و کثیف است. هجوم اوپاش اسلامی در شکل

زندگی نامه من (بخش سی و دوم) / سهیلا شریفی صفحه ۷

واکش دختران "بدحجاب" به گشتهای ارشاد در سندج صفحه ۸

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

تمام تحلیلها و ارزیابی های گذشته و حال این دسته از فعالینی که مدعی عدم وجود گرایشات چپ و راست هستند را دود میکند.

در مورد اعتراضات مردم کردستان عراق علیه نابرابریها و اجحافات حکومت صدام حسین و رژیم بعث نه آن زمان و نه اکنون مورد اختلاف نبوده است. آنچه مورد اختلاف بود این بود که قدرتگیری جریانات ناسیونالیست کرد (به رهبری بارزانی- طالبانی) در کردستان عراق قند در دل گرایشاتی در درون کومه له آنزمان آب کرد و به صرافت پیدا کردن دوستان خود در میان آنها انداخت. قطعنامه پیشنهادی مهتدی همان زمان اینرا به صراحت گفت و مورد نقد منصور حکمت قرار گرفت. قطعنامه و سیاستی که تا کنون هم مورد نقد کومه له فعلی و فعالین کومه له و حزب کمونیست ایران قرار نگرفته است.

ارزیابی آن زمان گرایش کمونیسم کارگری این بود که دفاع از جنبش اعتراضی مردم کردستان و اهداف و آرزو و خواسته های مردم کردستان را نباید با دفاع از حاکمیت دستجات ناسیونالیست یکی گرفت. ما همان زمان گفتیم و نوشتیم که دنبال "دوستان و نزدیکان" رفتن در میان احزاب ناسیونالیست که مهتدی نمایندگی میکرد، سیاستی راست، ناسیونالیستی و علیه مبارزات و مطالبات مردم کردستان است. سرکوبگری این احزاب علیه همان مردم کردستان و بی حقوقی مردم کردستان عراق اکنون به امری عیان تبدیل شده است و غیر قابل انکار است. همان مردم علیه آنها به میدان آمده اند و هنوز در جدال با آنها هستند. ارزیابی ما این بود که به دلیل تسلط جنبش ناسیونالیستی احزاب حاکم کردستان عراق همان احزاب سنتی خواهند بود و نباید از حکومت و سیاست آنها دفاع کرد و باید صف مستقل مردم را مد نظر داشت و شرکت فعالین کمونیسم کارگری در تشکیل شوراها و اتحادیه بیکاران و... و نقد سیاست احزاب ناسیونالیست کرد این سیاست متفاوت را نشان میداد. متاسفانه چه آنزمان و چه اکنون موضع بینابینی چنین افرادی که

اکنون در کومه له و حزب کمونیست ایران هستند میدانستند که ناسیونالیستها داد که خود این حزب هم متضرر شد و بخشی از نیروی خود را دودستی تحویل این ناسیونالیستها کرد. اگر همه این فاکتها هنوز آنها را قانع نکرده است و فکر میکنند با چشم بستن به جنایات احزاب حاکم در کردستان عراق میتوانند حقانیتی برای موضع بینابینی خود پیدا کنند سخت در اشتباهند.

ایسکرا: چرا اصولا بحث درباره گرایش سانتر و مشخصا امروز مهم شده است؟ بگذارید اینجوری سئوال را مطرح کنم، در کردستان آن دوره در حزب کمونیست ایران، در واقع جنگ بین دو گرایش کمونیستی و ناسیونالیستی بود. اما هم آن دوره و هم این دوره جایگاه گرایش میانه (سانتر) در بحثهایمان خیلی برجسته بود. فکر می کنید چه چیزی به این گرایش آن برجستگی را می دهد؟

عبدل کلیریان: گرایش میانه یا (سانتر) در آندوره و رهبری کنونی حزب کمونیست، گرایشی در حزب بود که در جریان اختلافات و بر سر مباحث مطرح شده موضعی بینابینی داشت. آنها خود را چپ می دانستند و اکنون هم خود را چپ می دانند؛ علیرغم اینکه چقدر چپ بودند یا نبودند اما در دوره اختلافات به ناسیونالیسم آوانس دادند. این آوانس دادن به ناسیونالیسم به اقتضای همان موضع گیری بینابینی بود. قبلا اشاره کردم که بعد از جدایی کمونیسم کارگری، هر دو گرایش سانتر و ناسیونالیسم درون حزب، بمدت ده سال در کنار هم کار کردند. ادامه همزیستی سانتر با جریان ناسیونالیستی درون حزب کمونیست و کومه له قابل دوام نبود و ده سال بعد از آن، جریان ناسیونالیسم با انشعاب خود از حزب کمونیست و کومه له بیرون رفت. اختلافات درون حکا برای مدتی فروکش کرد تا اینکه جمع دیگری از موضعی ناسیونالیستی بر تغییر نام حزب کمونیست ایران به کومه له پای فشردند. این جمع در کنگره سیزده

مباحثشان را طرح کردند و بعدا در جریان این پروسه اختلاف از حزب اخراج شدند.

در پاسخ به سئوال شما، همچنین باید بگویم که برجستگی مسئله برای کمونیسم کارگری از این رو است که حزب کمونیست ایران خود را چپ می داند و ما هم خود را موظف به تقویت طیف چپ می دانیم. چنین جهت و سیاستی برای ما حرکتی مشروع، واقعی و نهایتا به نفع چپ جامعه است. اینکه رهبری کنونی آن حزب در چه مقیاسی آمادگی و کشش این را دارد که به نقد ریشه ای از ناسیونالیسم کرد بپردازد، و در قبال تحولات و اوضاع سیاسی ایران بگردد برای کمونیسم کارگری بسیار مهم است. به هر درجه ای که این بلاتکلیفی در روشن نمودن مواضع و سیاستهای کمونیستی و چپ در این حزب را کم و تضعیف بوده است به همان اندازه نیرویش به کیسه ناسیونالیسم سرازیر شده است. برای فعال اجتماعی این حزب، این سئوال همیشه مطرح بوده است که اگر حزب کمونیست و کومه له خود را چپ و کمونیست می دانند چه دلیلی می تواند وجود داشته باشد که بیشترین گارد و تقابلش با جریان چپ، کمونیستی و کارگری است، اما نزدیکی و سکوتش با جریانات و طیفهای راست و ناسیونالیست است؟ گرایشی که تاکنون بطور خصمانه به کمونیسم کارگری برخورد می کرده به صف مهتدی پیوسته است اکنون هم هر جمع یا گروهی که با این سیاست در حزب کمونیست علیه کمونیسم کارگری خود را تعریف کرده و می کند بدون شک و نهایتا به صف ناسیونالیستها خواهد پیوست.

در دنیای واقعی هم اگر نگاه کنید می بینید که حزب کمونیست و کومه له نمی توانند تا ابدالدر در موقعیتی که خود را در آن قرار داده اند باقی بمانند. تداوم سیاست انتظار، تشکیلات داری، عدم موضع قاطع و روشن در قبال رویدادهای مختلف، عدم مرزبندی و در موارد زیادی سکوت در قبال جریانات ناسیونالیست بویژه ناسیونالیستهای حاکم بر کردستان

به عقب راندن مردمی که علیه هردو قطب جنگ تروریستها دست به انقلاب زدند سود میجویند. يك بار دیگر همه شاهدند که چگونه این دو قطب ارتجاعی همدیگر را تقویت و توجیه میکنند.

چماق چرخانی و جنایات اخیر جنبش اسلام سیاسی باید قاطعانه از سوی مردم آزاده سراسر جهان محکوم شود. جواب انتقاد به اسلام و پیامبرش نعره زدن اوپاش باند سیاهی در خیابان و قتل و آدم کشی نیست. نباید اجازه داد به بهانه تحرکات اخیر اسلام سیاسی حول ویدئوی ارتجاعی کذایی حتی یکنفره بر آزادی بی قید و شرط در انتقاد از اسلام و محمد و هجو

عراق به ضرر این چپ در حزب کمونیست و کومه له و بیرون از آن بوده است. چنین سیاستی تا کنون نیز لطمات زیانباری به آنها زده است. تحولات سیاسی در ایران و منطقه بسرعت برق در جریان است. با چنین مواضع میانه ای که تاکنون در پیش گرفته اند نخواهند توانست بر روند اوضاع نقشی داشته باشند.

بیش از بیست سال از جدایی کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران می گذرد. روند اوضاع جهانی، منطقه ای و تحولات دنیای امروز این نیاز را می طلبد که این خط بیش از این توان و انرژی خود را فدای ناسیونالیسم و یا انفعال طیفهای مختلف درون آن نکنند. تا جائیکه به موقعیت اجتماعی چپ در کومه له و حزب کمونیست بر می گردد، فعالین این جریان و نیروی سمپات به آن بسیار متفاوت تر از خط رهبری عمل می کنند. نیرویی که اجتماعا خود را سمپات آن می داند، بدرجات زیادی در شرایط و اوضاع سیاسی اجتماعی کنونی، مرزبندی روشنتری با ناسیونالیسم دارد. نهایت این روند جذب این نیرو به طرف کمونیسمی است که می خواهد در تحولات و فعل و انفعالات سیاسی اجتماعی نقشی رادیکال، دخالتگر و موثر از خود نشان دهد و این هم معنایی جز تناقض خط رهبری با بدنه اجتماعی این جریان ندارد. چنین وضعیتی ثابت نمی

همه مقدسات، مذاهب و تابوهای مذهبی سایه افکننده شود. نباید اجازه داد تا تحرکات اخیر و مواجهه اسلام سیاسی و دول غربی در مبارزه و انقلاب مردم در خاورمیانه و شمال آفریقا که برای رهایی از دست همه اینهاست خدشه ای وارد آورد. باید با تمام قوا برای دنیایی آزاد و برابر مبارزه کرد که اختیارش دست خود انسان باشد و از این جریانات از گور برآمده و ارتجاعی جز در موزه های تاریخ نشانی باقی نماند.

حزب کمونیست کارگری ایران
۱۴ سپتامبر ۲۰۱۲
۲۴ شهریور ۱۳۹۱

مانند همانگونه طی تاریخ این بیست سال ثابت نمانده است و نهایتا این نیروی چپ اجتماعی در صورت نا امید شدن از تحرك و تکان رهبری کنونی بدنبال چپی خواهد گشت که بتواند در سرنوشت مبارزه مردم نقش برجسته ای ایفا کند. این چپ بنظر من حزب کمونیست کارگری است.

برجستگی دیگری که بخواهم اضافه کنم این است که بنظرم بخش مهمی از تاریخ کومه له و حزب کمونیست تاریخ ما هم هست. از زمان جدایی حزب کمونیست کارگری تا کنون، آنها عملا و بطور ظاهری صاحب اسم، مهر و نام و نشان حزب کمونیست و کومه له بوده اند. اما سنتها، اسناد، قرار و قطعنامه ها و خط سیاسی، نظری و تنوریک آن تا قبل از جدایی مال ما بود و هست. طبعاً تا جایی که آنها هم خود را با این خط و سیاست همراه بدانند يك تاریخ مشترك است. کومه له امروز تا حد زیادی دارد نان آن تاریخ را می خورد. ما خود را موظف دانسته ایم که مدام از آن تاریخ دفاع کنیم. حزب کمونیست و کومه له از آن تاریخ کمتر حرف میزند و هر وقت هم حرف زده است نمیخواهد تمام حقایق آن دوره را بیان کند. این وظیفه را ما داریم بدوش می کشیم. می خواهیم چپ و کمونیسم در

کردستان همچنان قدرتمند باقی بماند. کسی که خود را صاحب یک تاریخ معین در حزب کمونیست بداند قطعا از آن دفاع خواهد کرد. به بیان دیگر ما داریم از تاریخ گذشته خود، از تاریخ زندگی و مبارزه خود، از اعتبار، اتوریته و افتخارات گرایش کمونیستی کارگری در حزب کمونیست و کومه له دفاع می کنیم. رهبری کنونی حزب کمونیست و کومه له طی این بیست سال در مقابل تعرض جریان‌های راست و ضد کمونیست نتوانسته قاطع و روشن از آن تاریخ دفاع کند. جریانی که تاریخ یک دوره از فعالیت درخشان این حزب و سازمان را وقتیکه به خود متعلق نمی داند باید این را صریحا به جامعه اعلام کند. اما اینها این کار را نکردند و نمی کنند. چون دفاع از آن تاریخ یعنی دفاع از کمونیسم کارگری، یعنی دفاع از منصور حکمت، جامعه و نسل جدید این را باید بداند. باید فعالین این جریان در عرصه های اجتماعی این را بدانند. از این رو سرنوشت و آینده حزبی که هنوز خود را چپ و کمونیست می داند، حداقل بخاطر اینکه به انقلاب، سوسیالیسم و سرنوشتی رژیم اسلامی معتقد است برای ما اهمیت دارد، تلاش و امید ما به چپ چرخیدن هر چه بیشتر آن و مرزبندی روشن و قاطع با گرایش‌های ناسیونالیستی است. بی تفاوتی رهبری حزب کمونیست در مقابل موضع گیری ناسیونالیسم درون این حزب علیه حزب کمونیست کارگری برای هر ناظری جای سؤال است. انتظارات، توقع و تلاش ما این بوده و هست که رهبری حزب کمونیست بیش از این به ناسیونالیسم سواری ندهد. این رسالت یک حزب کمونیستی است که بتواند شفاف و بدون لکننت زبان ناسیونالیسم را نقد کند و کنار بگذارد. آیا چنین توقعی از یک حزب کمونیست انتظار زیادی است؟ خیر چنین انتظاری و توقعی اصولا جزئی از پرنسیپ کمونیستی آن حزب باید باشد و این بنفع چپ و کمونیسم است.

به این خاطر است که آینده و سرنوشت این جریان در تحولات سیاسی در جامعه کردستان، برای تقویت هر چه بیشتر چپ، برای دخیل

بودن در متشکل کردن و سازماندهی جنبش کارگری و جنبشهای رادیکال و چپ اجتماعی و بالاخره درحاشیه ای تر کردن ناسیونالیسم برای ما برجستگی دارد. بیرون آمدن کومه له از وضعیت راکد کنونی به فعالیتهای سیاسی اجتماعی در کردستان یک نیروی سیاسی جدی به چپ جامعه اضافه خواهد کرد. در چنین حالتی است که این حزب می تواند وزنه قابل ملاحظه ای در معادلات سیاسی در تحولات آینده در کردستان باشد.

ایسکرا: گفته می شود که بخش وسیعی از کادریهای حزب کمونیست ایران هم خط و هم نظر منصور حکمت بودند و تمام ارگانهای حزبی، از نشریات و امکانات رادیویی تا مسئولین تشکیلاتها، همه از اعضای فراکسیون کمونیسم کارگری بودند. از این نتیجه می گیرند که آن کارشکنی ای که منصور حکمت می گفت، حقیقت نداشت. در این گفته آیا حقیقتی هست؟

محمد آسگران: کسی که این طور فکر میکند قبل از اینکه حقیقتی را بگوید محدودنگری و عدم درک خود از تحولات دنیا و منطقه و تاثیرات آن بر احزاب سیاسی را نشان میدهد. ما آنزمان در آستانه تحولات مهمی قرار گرفته بودیم که دنیا داشت یک تحول تاریخی مهم را از سر میگذراند. دو قطب شرق و غرب با پیروزی غرب داشت به انتها میرسید. چند ماه بعد از این جدالها در درون حزب کمونیست و کومه له بود که دیوار برلین فروریخت. جنگ اول خلیج از جانب آمریکا آغاز شده بود که نظم نوین جهانی و قدر قدرتی این کشور را در جهان تثبیت کند. احزاب حاکم کردستان عراق در دل این تحولات به قدرت پرت شده بودند و... کسیکه اینها را و تاثیرات این اتفاقات را نمیبیند طبیعی است که فکر کند کارشکنی گرایش‌های راست و ناسیونالیستی در کومه له حقیقت نداشته است. این دیدگاه به طریق اولی نمیتواند توضیح دهد که وجود سازمان زحمتکشان، مهتدی، ایلخانی زاده و اخیرا جناح دیگری با

یک قدم فاصله از آنها مثل محفل ماموستا ابراهیم و محافل ناسیونالیست و قومپرست دیگر که از کومه له جدا شده اند، نتیجه کدام تحولات سیاسی و اجتماعی بودند. بنابر این چنین تحلیل و ارزیابی از جانب رفقای از کومه له که گویا گرایش‌های ناسیونالیستی در کومه له کارشکنی کرده و... را نمیشود جدی گرفت. اکنون واقعیات وجودی آن گرایش‌ها که از کومه له فاصله گرفته اند بیش از کار شکنی آنها عیان است. آنها اکنون سازمان و جریان خود را شکل داده و علیه همین کومه له فعالیت میکنند. این دیگر خیلی عجیب است که کسانی پیدا شوند هنوز بخواهند توجیهاتی برای سیاست آن زمانشان پیدا کنند.

ایسکرا: گرایش ناسیونالیستی هیچگاه و مشخصا در آن دوره مورد نظر ما، بعنوان گرایش ناسیونالیستی در حزب کمونیست ایران عرض اندام نکرد. بروز تحریک گرایش ناسیونالیستی را از چه تاریخی و چگونه می توان نشان داد؟

عبدل گلبریان: وجود گرایش ناسیونالیستی بقدمت طول عمر حزب کمونیست و کومه له است اما این گرایش بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران هیچگاه جرأت و جسارت بلند کردن پرچم و پلاتفرم مستقلی را نتوانست از خود نشان دهد. در آخرین انتخابات کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران قبل از جدائی کمونیسم کارگری، ناسیونالیسم و خط سانت در حزب به اعضای فراکسیون کمونیسم کارگری برای هدایت و رهبری حزب و برای ماندن در حزب رای دادند. هر چند مانند گرایش کمونیسم کارگری در حزب از منظر ناسیونالیسم و خط میانه منفعتی برای ادامه افق سیاسی شان بود اما این به معنای توان و کالیبر بالایی بود که کمونیسم کارگری در تاریخ فعالیت این حزب از خود برجای گذاشته بود. در پاسخ به یکی از سئوالات شما مسئله جان گرفتن ناسیونالیسم را توضیح دادم که به یمن تحولات جهانی بر بستر فروپاشی بلوک شرق، فریاد "کمونیسم مرد"، حمله نظامی

آمریکا به عراق در جنگ اول خلیج و متعاقب آن بقدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق، ناسیونالیسم درون کومه له نیز این اوضاع را به فال نیک گرفت. حمله نظامی آمریکا به عراق در جنگ اول خلیج و در بحبوحه فروپاشی بلوک شرق، اقدامی از سوی آمریکا در جهت تامین هژمونی بلامنزاع خود پس از جنگ سرد بود. احزاب ناسیونالیست کرد (اتحادیه میهنی طالبانی و حزب دمکرات بارزانی) از اینکه بر بستر چنین شرایطی شانس رسیدن به یک موقعیت طلایی برایشان دارد فراهم می شود با تمام قوا تلاش کردند تا به فرماندهان ارتش آمریکا نشان دهند که ظرفیت این را دارند که مطابق طرح و نقشه آنان در کنار سربازان آمریکایی بخط شوند.

از سوی دیگر حکومت بعث عراق حملات وحشانه ای علیه مردم کردستان عراق را سازمان داد. مردم کردستان عراق برای نجات جان خود از این تهاجم و از ترس کشتار توسط سربازان حکومت صدام حسین آواره مناطق دیگر شدند. این آوارگی به تراژدی وحشتناکی مبدل شد. دردها و رنجهایی که به مردم کردستان عراق تحمیل شد هیچگاه از خاطره ها زوده نخواهد شد. شرایطی که به مردم کردستان عراق تحمیل شد انعکاسی جهانی پیدا کرد. بازتاب این اوضاع سبب شد که مردم مترقی دنیا همراه با احزاب و نیروهای سیاسی رادیکال و اتحادیه های کارگری در بعضی از کشورهای اروپایی علیه تحمیل خانه خرابی و آوارگی مردم کردستان عراق دست به اعتراض و تظاهرات بزنند. مردم مترقی دنیا اعتراض خود را به حمله نظامی آمریکا و در دفاع از مردم کردستان به گوش جهانیان می رسانند و احزاب ناسیونالیست طالبانی و بارزانی در صف نیروهای نظامی آمریکایی بخشی از صورت مسئله در خلق این تراژدی انسانی بودند. در همین مقطع بود که عبدالله مهتدی قطعنامه ای تحت عنوان "تحولات عراق پس از جنگ خلیج" و سیاست ما، بتاریخ ۲۸ مارس ۱۹۹۱ به دفتر سیاسی پیشنهاد کرد. این قطعنامه حاوی

نکات متعددی بود که در بخشی از آن و در کوران فاجعه ای که بر سر مردم کردستان وارد آمده بود می نویسد:

"برقراری ارتباط کما بیش فشرده در سطوح مختلف با اپوزیسیون کرد عراقی بویژه اتحادیه میهنی کردستان، نوشتن نامه رسمی به آنها در توضیح مواضع خودمان، ابراز همدردی و پشتیبانی و نیز انتظارات و پیشنهادهایمان، تلاش برای پیدا کردن بیشترین دوستان و بیشترین امکانات برای حال و آینده".

این جهت گیری توسط عبدالله مهتدی قند در دل گرایش ناسیونالیستی درون حزب و کومه له آب کرده بود. در چنین اوضاع و احوالی که مردم متحمل خسارات جبران ناپذیری شده بودند و افکار عمومی جهانی خود را در درد و محنت مردم آواره شده شریک می دانستند ایشان در تلاش بود برای اتحادیه میهنی که در رکاب سربازان آمریکایی قرار گرفته بودند نامه فدایت شوم بنویسد و در میان آنها دوستان نزدیکی برای حال و آینده پیدا کند. چنین چشم اندازی را مهتدی و جریان ناسیونالیسم درون حزب و کومه له، چه در دوره همزیستی مسالمت آمیزشان با خط کنونی و چه بعد از انشعابشان تا به امروز بعنوان افق خود قرار دادند. چنین افق و سیاستی بخشی از عملکرد جریان ناسیونالیسم بر بستر خانه خرابی مردم رنجیده کردستان عراق بود. بدین شکل ناسیونالیسم درون حزب و کومه له سرگرم چرتکه انداختن و حساب باز کردن برای جلب دوستان حال و آینده خود بود.

پرداختن همه جانبه به نقش، افق و سیاست گرایش ناسیونالیستی در حزب کمونیست قطعا از حوصله این میزگرد خارج است. همینجا خوانندگان این میزگرد را رجوع می دهم به مجموعه یک جلدی تحت عنوان "بحران خلیج و رویدادهای کردستان عراق"، اسناد مباحثات و اختلافات درونی جناحهای حزب کمونیست ایران از انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران که در دسامبر ۱۹۹۳ منتشر شده است.*

عرفان قانعی فرد ...

زحمتکشان، پژاک و کومله کردستان جناح (رضا کعبی) پاسخی ارسال نکردند.

پرویز قلیچ خانی، مدیر مسئول و سردبیر مجله آرش

پاسخ محمد آنگران از حزب کمونیست کارگری ایران به سوال مجله آرش

مقدمه

یکی از مهمترین پروژه های قانعی فرد نوشتن بیوگرافی جلال طالبانی در سه جلد است که برای این پروژه، به قول خودش با ۴۵۰ شخصیت شناخته شده جهانی و ایرانی و تعدادی از مقامات جمهوری اسلامی مصاحبه کرده است. تعدادی از مصاحبه شوندهگان از موقعیتی برخوردار هستند که دسترسی به آنها برای محققان کارکشته و شناخته شده هم چندان آسان نیست. از جمله مصاحبه با گوریچاف، رئیس ک. گ. ب. کسینجر، دیک چنی، کاندولیزا رایس، رامسفلد، آلبرایت، کلینتون و بالاخره افرادی مانند جلال طالبانی، کردبی، علی اکبر ولایتی، محمد خاتمی، محسن رضایی، رفسنجانی، و رضا پهلوی، شیخ عزالدین حسینی، عبدالله حسن زاده، بنی صدر و ثابتی یکی از روسای ساواک و...

عرفان قانعی فرد عضو رهبری مرکز اسناد جمهوری اسلامی معرفی شده است. او از بهالدین ادب که دو دوره در مجلس شورای اسلامی تحت عنوان نماینده مردم سنندج و کامیاران حضور داشت، به عنوان معلم خود و استادی که سرمشق زندگیش بوده است، یاد میکند. او متولد شهر مریوان است. بعد از انقلاب ۵۷ پدرش یکی از مسئولین مکتب قرآن شهر مریوان و یکی از همفکران نزدیک احمد مفتی زاده بود. در سال ۵۸ با آزاد شدن شهرهای کردستان بوسیله نیروهای مسلح پیشمرگ، سپاه پاسداران و نیروهای کمیته و مدافعان جمهوری اسلامی، مجبور به عقب نشینی شده و به پادگانها رفتند و سپس برای وابستگان احمد مفتی زاده در همدان، امکاناتی مهیا کردند. پدر قانعی فرد و خانواده او در این شهر ساکن شدند. اما بعد از یورش ارتش

حقیقت هم قضاوتش را خواهد کرد. حال که از حقیقت حرف به میان آمد اجازه بدهید اینرا هم تاکید کنم که در دنیای واقعی يك حقیقت واحد و مطلق وجود ندارد ما "حقیقتهای متضاد" را باید ببینیم. این حقیقتها از زاویه طبقات و منفعتهای مختلف کاملاً متفاوت هستند. بنابراین متفکرین طبقات مختلف واقعیات جامعه را با حقایق مورد نظرشان توضیح میدهند. برای مثال از نظر يك سرمایه دار حقیقت این است که کارگر در کارخانه او کار میکند و دستمزد میگیرد و به این ترتیب متفکرین این طبقه معتقدند که سرمایه دار به جامعه و مردم کار کن خدمات میدهد و ادامه زندگی و امرار معاش کارکنان را فراهم کرده است. از زاویه کارگر و متفکرین این طبقه در رابطه با همین موضوع حقیقت طور دیگری تعریف میشود. این که با صرف نیروی کار کارگر ارزش اضافه تولید میشود و بدون صرف نیروی کار او ارزش اضافه ای وجود ندارد و انباشت سرمایه اتفاق نمیفند. از این زاویه اگر دنیا را نگاه کنیم به این حقیقت میرسیم که سود و انباشت سرمایه از قبل نیروی کار کارگر است. در مورد بررسی تحولات تاریخی هم داستان همین است. باید دید چه کسی از آن حقایق چه تصویری به جامعه میدهد.

با این مقدمه به سراغ اصل موضوع برویم.

خاستگاه قانعی فرد به عنوان یک نخله فکری

بعد از عروج و افول جریان دوم خرداد و جنبش برای اصلاح رژیم اسلامی، جامعه ایران با انواع محصولات فکری و سیاسی و البته امنیتی هم مواجه شد. کسانی که مشخصه اصلی آنها شارلاتانیسم و دروغ گویی و معکوس جلوه دادن حقایق سیاسی و تحریف تحولات تاریخی جامعه ایران است. خیل پاسدارها و تحصیل کردگان در مکتب اسلام و جمهوری اسلامی که بسیاری از آنها دستشان به خون مردم رنگین بود، دستهای خونینشان را شستند و همراه دیگر همفکرانشان به کار "روزنامه نگاری و پژوهشی" پرداختند تا بشیوه دیگری به جمهوری اسلامی خدمت کنند. قانعی فرد عضوی از این جماعت و يك محصل از مکتب

جنبش - ملی اسلامی است. اما در عین حال او يك تفاوت مهم با بقیه دارد. او کرد زبان و متولد شهر مریوان و تحصیل کرده زبان شناسی و صاحب نظر این رشته در کردستان است. و البته باید اضافه کرد که تاکنون مدرکی دال بر همکاری امنیتی و نظامی با جمهوری اسلامی از او منتشر نشده است. این خصوصیات او را از افراد پیشینه دار و همکار سابق جمهوری اسلامی مثلاً از نوع گنجی و سازگارا و... که خود يك دوره ای حزب اللهی و عضو سپاه پاسداران و... بوده اند جدا میکند.

کردستان جایی است که به دلیل وجود يك جنبش اجتماعی چپ و سوسیالیستی سازش و همکاری با رژیم اسلامی، شدیداً قبیح و شرم آور بوده و هست. بخش قابل توجهی از جامعه خود را چپ و سوسیالیست میدانند و تفکرات چپ و انسانگرایانه و ضدیت با کلیت حکومت اسلامی در ابعادی اجتماعی رنگ و مهر خود را به جامعه زده است. به دلیل همین واقعیت اجتماعی مفتی زاده به عنوان يك جریان سنی مذهب و همکار جمهوری اسلامی در همان اوایل انقلاب سال ۵۷ بی اعتبار و حاشیه ای شد. در جایی مثل سنندج در اوایل انقلاب دو نفر در جامعه به عنوان نمایندگان دو جنبش در مقابل هم قرار گرفتند. صدیق کمانگر رهبر کمونیستها و احمد مفتی زاده رهبر اسلامیها، که در نهایت کمونیستها در جامعه هژمونی پیدا کردند و اسلامیها منزوی و به عنوان مزدور حکومت شناخته شدند. پدر قانعی فرد یکی از اسلامیهای بد نام در مریوان بود. بهمین دلایل سیاسی و تاریخی مردم کردستان هیچ وقت توهمی به جمهوری اسلامی و یا جناحی از آن نداشته و ندارند. بنابر این "اصلاح طلب حکومتی و روشنفکر اصلاح طلب" در این خطه بسیار بی شانس و بی افق است. عرفان قانعی فرد تلاش کرد با اتکا به امکانات و ظاهرا با بز بیطرفی کاری را بکند که بسیاری قبلاً در آن شکست خورده بودند.

کردستان طی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی يك کانون بحران و يك کانون مبارزه و تقابل مردم و احزاب سیاسی با جمهوری اسلامی و در عین حال با جریان مرتجع

مفتی زاده بوده است. همین خصوصیات و ویژگیها از نظر استراتژیستهای جمهوری اسلامی توقعاتی از قانعی فرد مطرح کرده است و امکاناتی در اختیار او گذاشته است که بقیه از آن بی بهره بودند. مهم بود و مهم است که جمهوری اسلامی و استراتژیستهای جنبش اسلام سیاسی تحریف تاریخ تحولات و مبارزات مردم کردستان را از زبان يك نفر کرد زبان و با بز محقق و پژوهشگر به خورد جامعه بدهند.

برای پیش برد این پروژه جلال طالبانی به عنوان يك شخصیت مطرح در جنبش ناسیونالیستی کرد و دوستی و نزدیکی او با مقامات جمهوری اسلامی دروازه ورود به این عرصه مهم بود و برای این پروژه سرمایه گذاری شد و آن را به اجرا گذاشتند. من نمیدانم خود قانعی فرد تا چه حد از ابعاد و اهداف این موضوع مطلع بوده و هست، اما میدانم که شاگرد زرنگی برای اجرای این پروژه بوده است.

در کردستان جنبشی اعتراضی و احزابی و تاریخی وجود داشته و دارد که علیه جمهوری اسلامی بوده و هست. این رژیم با توپ و تانک و قتل و کشتار نتوانسته است مردم را شکست بدهد. در عین حال نه تنها نتوانسته است کمترین جایگاهی در میان مردم پیدا کند، بلکه نفرت عمومی از این رژیم عمیقتر و اجتماعی تر هم شده است. جمهوری اسلامی برای مقابله با چنین شرایطی باید مردم را از دستاوردهای مبارزات تا کنونی نا امید میکرد. برای خنثی کردن نسل جوان باید تاریخ مبارزات و جنبش اعتراضی کردستان را تحریف و بی نتیجه معرفی میکرد. برای رسیدن به این امر، جنبش و جریان ملی اسلامی در کنار سرکوب خشن همیشگی حکومت و اراذل و اوباش اسلامی، قلم بدستان و فعالین زیادی را به جان جامعه انداخت که قانعی فرد شاید یکی از متاخرترین آنها است. وظیفه این خیل قلم به دست جنبش ملی اسلامی که همگی در چهارچوب يك مکتب معین به اسم "لیبرالیسم اسلامی" میبگنجد، این بود و هست که مردم را تحمیق کنند و فرهنگ کنار آمدن با دیکتاتورها و مشخصاً جمهوری

عرفان قانعی فرد ...

اسلامی را به افکار و افق جامعه تبدیل نمایند. قبل از هر چیز این خیل قلم به دست و جماعت تحصیل کرده تلاش میکنند که تاریخ جنایات جمهوری اسلامی را پنهان و یا توجیه کنند و اپوزیسیون را مقصر معرفی کنند. اینها میخواهند با اعلام شکست مبارزات تا کنونی مردم، افق‌رهایی جامعه را به امری غیر ممکن و ساختن و همکاری با جمهوری اسلامی را تنها راه عملی جلوه دهند. بویژه اینها الیت معترض در میان جوانان را هدف خود قرار داده اند. از فضای تنگ نفس کشیدن که جمهوری اسلامی به جامعه تحمیل کرده است اینها تقلاهای مذبحخانه ای را آغاز کرده اند که محصولات فکری و جعلیات و دروغهای باور نکردنی خود را به عنوان روشنفکر، پژوهشگر و دانشگاهی و روزنامه نگار و ... به خورد جامعه بدهند.

ناگفته نماند که رهبر فکری "لیبرالیسم اسلامی" در ایران نه سروش و گنجی و عبدالله نوری و خاتمی و موسوی و کروبی و اشکوری و ... بلکه رفسنجانی است. دوری و نزدیکی سیاسی و یا گرایش امروز اینها به رفسنجانی تغییری در این حقیقت نمیدهد که هم معمار جمهوری اسلامی رفسنجانی است و هم مکتب "لیبرالیسم اسلامی" که برای حفظ این سیستم سرهم بندی شده است و باز هم معمارش این جناب است.

برخلاف تصور عمومی معمار اصلی ساختن جمهوری اسلامی با این قواره ای که ما میشناسیم و در دنیا شناخته شده است نه خامنه ای و حتی خمینی بلکه رفسنجانی است.

خیل قلم به دستان نان به نرخ روز خور مثل قانعی فرد هم در این چهار چوب فعالیت میکنند. و همه این خیل کلاه مخملی از نوع "چپ" آن یعنی حزب توده و سازمان اکثریت تا راست آن یعنی سروش و عبدالله نوری و موسوی و خاتمی و نهضت آزادی و جبهه ملی و غیره همگی سر در یک آخور دارند. جنبش ملی اسلامی با پرچم لیبرالیسم اسلامی، قانعی فرد فقط بجه محصلی در چهار چوب این مکتب و محصول این مکتب است.

در این کیس مورد بحث یعنی

نقش قانعی فرد و خدمات او به مکتب "لیبرالیسم اسلامی" همینقدر بگویی که او وظیفه ویژه ای به عهده گرفته است. وظیفه ای که از افراد دیگر ساخته نیست. او باید به روایت امروزی و از زبان منافع امروزی مکتب "لیبرالیسم اسلامی" از قلم یک نفر خودی که کرد زبان باشد، با هدف تبیین جعلی تاریخ تحولات سیاسی در کردستان روایت مجعولی از یک دوره پرتنش سیاسی را به جامعه تحویل بدهد. فعالیت و مصاحبه های قانعی فرد در مورد نقش جلال طالبانی و تاریخ تحولات کردستان با این هدف آغاز شده است.

قانعی فرد چون شاگرد با وفا الحق زرنگی در این مکتب است اولاً پروژه های متعددی به او پیشنهاد شده و ثانیاً پشتوانه محکمی در درون استراتژیستهای رژیم اسلامی پیدا کرده است. خیلیها تا کنون را او مزدور و همکار وزارت اطلاعات و ... معرفی کرده اند. من اینجا نمیخواهم به این زوایای زندگی قانعی فرد بپردازم، ولی یک چیز روشن و غیر قابل انکار است که او خود را یک مدافع سیاسی سرسخت و بدون لهجه مکتب "لیبرالیسم اسلامی" و مدافع شریک شدن اپوزیسیون جمهوری اسلامی در حاکمیت فعلی و همکاری با این رژیم معرفی کرده است.

هدف قانعی فرد از جعل و وارونه نشان دادن حقایق تاریخی در کردستان

اجازه بدهید قبل اینرا بگویم که من قصد ندارم به همه کارهای قانعی فرد بپردازم. من به علت شناخت و تخصص خود در مورد مسائل کردستان میخواهم جعلیات و هجویات این "پژوهشگر" را از زبان خودش بررسی کنم.

لازم به تاکید است که من در کردستان متولد شده و زندگی کرده ام و از نزدیک با احزاب سیاسی و فعالین و شخصیتهای مطرح کردستان آشنا هستم. من از سال ۵۷ در تظاهرات علیه شاه فعال بوده و با قدرتگیری جمهوری اسلامی از همان روز اول مخالف آن بوده و در تحولات کردستان بعد از انقلاب شریک بوده و در آن نقش

داشته ام. به عنوان نماینده کومله و بعدا حزب کمونیست کارگری ایران در مناسبتهای متعددی با احزاب و شخصیتهای فعال در کردستان سر و کار داشته، مذاکره کرده و تاریخ و چم و خم تحولات کردستان را با جزئیات قابل قبولی بررسی کرده ام. به همین دلیل به خود اجازه میدهم هم به عنوان کسی که در بخشی از این تاریخ شریک بوده و هم در تحولات سیاسی معاصر کردستان نقش داشته و تاریخ این تحولات را از نزدیک دیده و مطالعه و بررسی کرده ام، بگویم که گفته ها و نوشته های قانعی فرد در این محدوده نه صداقتی را نشان میدهد و نه صلاحیتی کسب کرده است. جعلیات و جانبداری او از سیاستهای جمهوری اسلامی کاملاً آشکار و مبرهن است.

خودش میگوید افتخار میکند اگر میتوانست همکار جمهوری اسلامی و شریک اجرای سیاستهای محسن رضائی و رفسنجانی باشد.

وارد شدن قانعی فرد به "پژوهش" در تاریخ کردستان و البته به بهانه نوشتن بیوگرافی از زبان کسانی مثل جلال طالبانی و دیگر شخصیتهای جنبش ناسیونالیستی کرد، مانند ابراهیم احمد پدر همسر جلال طالبانی و مصاحبه با عبدالله حسن زاده و شیخ عزالدین حسینی و غیره، فقط یک هدف دارد و آن توجیه سیاستهای جمهوری اسلامی و مقصر جلوه دادن اپوزیسیون و خدمت به مکتب "لیبرالیسم اسلامی" و کمک به تحکیم رژیم اسلامی است. نسخه او تبدیل اپوزیسیون در کردستان به چیزی از نوع بهالدین ادب در مجلس شورای اسلامی و نشر ادبیات کلاه مخملی در نشریه ای است که آقای ولدبگی یکی دیگر از همکاران با وفای مفتی زاده و بعدا از نزدیکان قابل اعتماد رفسنجانی سردبیر آن بود. این دو از پیشکسوتان قانعی فرد میباشند و مردم کردستان سالها است که دست رد به سینه مفتی زاده و جمهوری اسلامی و مدافعین آنها که پدر قانعی فرد تنها یکی از این طیف بود زده اند.

ارائه خدمات به جمهوری اسلامی و توجیه سرکوبگریها و خونریزیها و سیاستهای ضد انسانی این رژیم در کردستان اولین و پایه ای ترین انگیزه خود قانعی فرد و تشویق

کنندگان او در عرصه پژوهش و تاریخنگاری و تاریخ سازی جعلی بوده است. او نه تنها تاریخ نگار و تاریخ نویس و تاریخ پژوه نیست بلکه در واقع او متخصص پرونده سازی و جعل تاریخ معینی است. این جعلیات و دست بردن در تاریخ و معکوس کردن حقایق و لابلاییگری در مکتب لیبرالیسم - اسلامی چیزی نیست که احتیاج به فاکت و فیکور داشته باشد. شارلاتانیسم و جعلیات تحویل جامعه دادن بخش انتگره متفکرین و قلم به دستان جنبش ملی - اسلامی است.

از عبدالکریم سروش گرفته تا گنجی و جلالی پور از خاتمی گرفته تا کروبی و موسوی، از سازگارا گرفته تا محمد نوریزاد و مخملیاف و ... هر اختلافی باهمدیگر داشته باشند، همگی از یک قماش هستند. اینها از جمله سازندگان ساختمان جمهوری اسلامی بوده اند. کسانی از این طیف در کشتار مردم مستقیم دست داشته اند. کسانی در حاشیه این جنبش بوده و کسانی هم از نوع قانعی فرد قلمزنان متاختر و متعهد به این مکتب و این جنبش است.

برخلاف تصور عمومی قانعی فرد یک محقق و پژوهشگر تاریخ نیست. او در رشته دانشگاهی تز تحصیلی اش را در عرصه زبانشناسی نوشته است. عمدتاً اطلاعات و تخصص او در زمینه زبان کردی و لهجه های این زبان است که ربطی به تحقیق و پژوهش تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ندارد. برای قانعی فرد دفاع از مکتب لیبرالیسم اسلامی و ضدیت با کمونیسم و آزادی و حقوق انسان اصل است.

مصاحبه هایش با شخصیتهای مختلف از زوایای متفاوتی همگی مستقیم و غیر مستقیم در خدمت کسب حقانیت سیاسی برای جمهوری اسلامی است. اما چه کسی است که نداند در جایی مثل کردستان و در سراسر ایران جمهوری اسلامی با نسل کشی و قتل عام زندانیان سیاسی و مخالفین خود قدرت خود را تثبیت کرد. حتی آش چنان شور بود که منتظری و اخیراً محمد نوری زاد و تعدادی از مقامات قبلی رژیم اسلامی هم به آن اعتراف کرده اند. آیا در ایران و در میان انسانهای منصف و آزاده کسی هست منکر این باشد که خلغالی اصلاح طلب و

دوم خردادی، که تا روز مرگش مدافع کشتار مخالفین بود و رفسنجانی و فلاحیان و محسن رضایی و ... که هنوز هم از نسل کشی و ترور مخالفین دفاع میکنند جنایتکارانی در مکتب فاشیسم اسلامی هستند و اینها بانی به راه انداختن حمام خون بودند نه اپوزیسیون که قانعی فرد این رابطه را معکوس کرده است؟

آیا کسی هست که یک ذره شرافت و حرمت انسانی برای خود قایل باشد و مثل قانعی فرد با یک چرخش قلم بی محابا جای قاتل و مقتول را تغییر بدهد؟ آیا او نمیداند و نخوانده است و عکسها و فیلمهای کشتار مردم و صف اعدامیها در سنجند را ندیده است که با خیال آرام پاسدارهای تازه به قدرت رسیده به سر آنها شلیک میکنند؟ آیا او نمیداند و ندیده است که لشکریان اسلام چه جنایتی در حق مردم کردستان انجام دادند؟ فرض کنیم قانعی فرد همه اینها را ندیده و نشنیده و از کره دیگری وارد کره زمین شده است، آیا همین سال ۸۸

ندید و نشنید که در کهریزک چگونه به جوانان مردم تجاوز کردند و آنها را به قتل رساندند؟ آیا او ندید و نشنید که فرزاد کمانگر این معلم انساندوست را فقط به جرم قلمش به دار کشیدند و هنوز خانواده او و مردم نمیدانند جنازه اش را کجا دفن کرده اند؟ آیا فرزاد کمانگر هم جنگ افروزی کرد و حمام خون راه انداخت؟ آیا این شاگرد با وفای مکتب قرآن مفتی زاده نمیداند جمهوری اسلامی چه جنایتی را در کردستان مرتکب شده است؟ آیا خبر ندارد که اوایل انقلاب همین اراجیف را قبل از او احمد مفتی زاده گفته و نوشته است و پاداش آنرا هم از مردم که نفرتی عمیق و عمومی علیه او است دریافت کرده است؟ و بالاخره آیا او چیزی از خاوران به گوشش خورده است و این تراژدی را گوشه ای از تاریخ و پرونده سیاه و قتل عام و کشتار مخالفین به دست جمهوری اسلامی به حساب می آورد؟ یا اینها هم مثل مردم و اپوزیسیون در کردستان مقصر بودند و این زندانیان اسیر بودند که حمام خون راه انداختند نه جمهوری اسلامی؟

آیا قانعی فرد اینها را نشنیده و

عرفان قانعی فرد ...

سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی و کسانی که حساسیتی دارند و مخالفتی با قانعی فرد ابراز کرده اند، عمدتاً به وجه امنیتی و مزدوری او برای جمهوری اسلامی پرداخته اند. در حالیکه سینماگران و ادیبان و شاعران و روزنامه نگاران و پژوهشگران زیادی از نوع قانعی فرد به جان جامعه افتاده اند و دارند فرهنگ آن جامعه را تخریب میکنند و تاریخ آن مملکت را جعل میکنند که الزاماً همه آنها اطلاعاتی و جاسوس و وابسته به نیروهای امنیتی نیستند. اما همه آنها از رانتهای جمهوری اسلامی و امکانات مقامات این رژیم بهره میبرند. وجه مهم این موضوع این است که بدانیم جنبش ملی اسلامی قلم زنان خود را دارد و مشغول پروپاگاندا سیاستها و تفکرات خود است. اینها تلاش میکنند پیشروی جامعه و مدرنیسم و انسان گرای و برابری طلبی را با کشتن آزادی به عنوان بستر رشد همه اینها مانع شوند.

قانعی فرد میگوید:

"بعد از قاضی محمد هیچکدام از احزاب کردستان دستاوردی بجز سیاه روزی و حرمان برای مردم کردستان نداشته اند. و ... من خوشحال میشدم اگر این احزاب مثل شرایط کنونی عراق در ساختمان حکومت مرکزی نقش داشتند."

قانعی فرد سیاه روزی مردم کردستان را نه ناشی از نسل کشی و کشتارهای جمهوری اسلامی و زندانی کردن مخالفین و شکنجه و تجاوز به زندانیان و توپ باران و خمپاره باران اماکن عمومی مردم در کردستان که طبق اسناد منتشر شده فقط در جنگ خونین سنج در طول کمتر از یک ماه چهارده هزار خمپاره روی سر مردم این شهر ریخته شد، و نه ناشی از تحمیل فقر و فلاکت بی حد و حصری که جمهوری اسلامی به مردم تحمیل کرده است و ... بلکه ناشی از جنگ افروزی کومله و دمکرات میدانند. این "محقق و تاریخ پژوه" مشککش نه این کشتار و این تاریخ که با خون مردم نوشته شده است و هدفش نه روشن کردن این حقایق، بلکه تشویق اپوزیسیون و مردم کردستان به همکاری با جمهوری اسلامی است.

مثل کاری که طالبانی و بارزانی در کردستان عراق انجام میدهند و در ساختمان حکومت مرکزی نقش دارند."

این محقق خیلی "متعهد" در مورد تحولات اجتماعی جامعه کردستان بعد از انقلاب و قدرت گیری جمهوری اسلامی میگوید: "بعد از انقلاب موزیک کردی رشد کرده و مطرح شده است. اما در مورد زبان کردی و تدریس آن "توانستیم" گام برداریم. اینهم البته دارد رفع میشود چون در دانشگاه کردستان سه جلد فرهنگ لغات کردی- فارسی و فارسی- کردی منتشر شده است."

اینجا قانعی فرد علاوه بر مقصر اعلام کردن احزاب اپوزیسیون در کردستان قدرت گیری جمهوری اسلامی را نعمتی برای مردم کردستان معرفی میکنند که در آن "موزیک کردی رشد کرده و مطرح شده است" این دیگر نهایت دست کم گرفتن شعور مردم است. او ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی را جایی میدانند که موزیک در آن رشد میکند. اگر یک نفر دیگر نه از میان مردم شرافتمند و درد کشیده و نه از میان متخصصین این عرصه که اکثراً ناچار به ترک کشور شده اند، حتی در میان سران و مقامات رژیم اسلامی پیدا شد که این ادعای سخیف را تکرار کند و یا بر آن صحت بگذارد، باید به این "پژوهشگر تاریخ" جایزه شرافت و صداقت اعطا کرد.

این پژوهشگر بسیار "صادق" میگوید: "بنابه اسنادی که اکنون موجود است این دو حزب (کومله و دمکرات) نوار مرزی را ناآرام کردند و باعث راه اندازی حمام خون و خونریزی در کردستان شدند. اولاً این پژوهشگر بسیار "راستگو" یکی از این اسناد را که متعلق به یک مرکز معتبر باشد را نشان نمیدهد و منتشر نکرده است. دوماً انگار ما نمیدانیم که او از این نوع اسناد که فقط در انبار وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به وفور یافت میشود در اختیار دارد. قانعی فرد یا باید مخاطب را مثل خودش فرض کرده باشد و یا این حرفها را فقط برای دلخوشی اربابانش گفته باشد، در غیر اینصورت همه کسانی که اطلاعی از کردستان و شرایط بعد از انقلاب داشته باشند میدانند

نه تنها در نوار مرزی بلکه اکثر شهرها و روستاهای کردستان تحت حاکمیت و هدایت احزاب اپوزیسیون اداره میشود و جمهوری اسلامی فقط بعد از شخم زدن این منطقه با توپ و خمپاره و اعدامهای دسته جمعی و نسل کشی توانست بر آن مسلط شود. این تنها نوار مرزی نبود بلکه تمام و یا اکثر منطقه کردنشین غرب کشور را در بر میگرفت. تنها نا آرامی هم نبود جمهوری اسلامی کشتار بیرحمانه ای علیه مردم کردستان سازمان داد و این کشتار به انجا مختلف هنوز و بعد از ۳۳ سال ادامه دارد. کشتار مردم کردستان و مخالفین جمهوری اسلامی را به دست لشکریان اسلام ایجاد نا آرامی بوسیله احزاب اپوزیسیون در مرزها قلمداد کردن گستاخی زیادی میخواید که قانعی فرد کم ندارد.

قانعی فرد باید بداند که تحولات کردستان جدی تر و اجتماعی تر از آن بود که بتوان آنرا با ناآرامی ایجاد شده بوسیله تعداد معدودی از افراد اپوزیسیون در نوار مرزی توضیح داد. مردم هیچگاه جمهوری اسلامی و جریانات اسلامی از نوع مفتی زاده را نپذیرفتند و نخواهند پذیرفت. تاریخ و تجربه تا کنون اینرا ثابت کرده است و با جعلیات قانعی فرد تغییر نخواهد کرد.

در ادامه این "پژوهش صادقانه" قانعی فرد میگوید: "بعد از سال ۷۰ و ختم جنگ ایران و عراق و کم شدن کمکهای مالی صدام حسین به کومله و دمکرات این دو حزب قراردادی با جمهوری اسلامی امضا کردند که اسلحه را کنار بگذارند." مصاحبه کننده در تلویزیون اندیشه میگوید آقای قانعی فرد شما قصد تخریب این احزاب را ندارید؟ او در پاسخ میگوید "وظیفه مورخ بیان حقایق و نقد است" اولاً این گفته یک ذره حقیقت ندارد. من نه مدافع که منتقد سیاست هر دو حزب نامبرده هستم و میدانم که ادامه ندادن مبارزه مسلحانه آنها علیه جمهوری اسلامی، تابع دو فاکتور است اول مناسبات آنها با حکومت اقلیم کردستان عراق و احساس همسروشتی آنها با حکومت محلی کردستان دوم استقبال نکردن مردم در شرایط کنونی از مبارزه مسلحانه است، نه قرارداد بستن با سپاه پاسداران، آنطور که قانعی فرد میگوید. اما این گفته قانعی فرد

فقط يك اتهام و جعل نیست او با این پیام میخواید به مخاطبش که مردم مخالف جمهوری اسلامی هستند، بگوید زیادی با جمهوری اسلامی مخالفت نکنید همین احزاب که در حال جنگ هم بودند، اکنون قرارداد امضا کرده اند که اسلحه را کنار بگذارند. این بیان مرد رندی از تحولات کردستان بسیار زیرکانه و حساب شده است. و برای اطمینان دادن به مخاطب که فکر کند این گفته ها درست است میگوید "اگر این نکات را میگویم متکی به اسناد تاریخی و گفته شخصیهایی است که من با آنها حرف زده ام." من همینجا خطاب به این آقا میگویم که نه سندی در دست دارید و نه فرد صلاحیت داری میتوانی چنین جعلیاتی را بیان کنی. بنابراین تنها راه چك کردن صحت و سقم این موضوع قاعدتاً باید انتشار آن اسناد باشد. لطفاً در مقابل تکذیبیه من آن اسناد را منتشر کنید تا سیه روی شود آنکه در او غش باشد.

در ضمن در مورد کمک مالی ای که این احزاب میگیرند اکنون بیشترش را از طالبانی و بارزانی میگیرند. در مورد کمک گرفتنشان من جوابگوی سیاست آنها نیستم. اما صرفنظر از هر اختلاف عمیقی که با این جریانات داشته باشم، تحریف وقایع و تحولات کردستان به نفع جمهوری اسلامی را نباید اجازه داد. اینها اپوزیسیون راست و چپ در يك جنبش علیه جمهوری اسلامی هستند. میشود آنها را نقد کرد و ما این کار را کرده ایم. اما در مقابل رژیمی قاتل و فاسد مثل جمهوری اسلامی و "محققین" و "ژورنالیست" هایش اجازه تحریف تاریخ را نمیدهیم.

قانعی فرد در ادامه توجیه حاکمیت جمهوری اسلامی میگوید: "در مورد انتخابات مجلس شورای اسلامی هم بگویم که دمکراسی از صندوق رای در می آید و باید در انتخابات شرکت کرد. در کردستان هم بر خلاف سیاست تحریم احزاب اپوزیسیون مردم در انتخابات شرکت کردند. مردم از احزاب جلو تر هستند مردم میدانند صندوق رای میتواند ضامن موفقیت آنها باشد و این آن نکته ای است که گفتم مردم از احزاب جلوتر هستند. احزاب نظرشان تحریم بود و مردم نظرشان



زندگی نامه من (بخش سی و دوم)

برای نظارت بر دوره انتقال آمده بود، برگزار شد. این مسئله به تفصیل مورد بحث قرار گرفت و قرار شد کسانی که می خواهند بمانند اسمشان را بنویسند که بتوان امکانات ماندن را برآورد کرد. من و علی اسمان را نوشتیم. ما فکر می کردیم ماندن درست نیست و علی با حرارت خاص خودش در جلسه، مضرات ماندن را برشمرده بود. هفته بعد در حالی که ما و ده زیاد دیگری داشتیم بطرف مرز ترکیه می رفتیم، شنیدیم که منصور حکمت از داشتن نیروی مسلح در کردستان در آن شرایط استقبال نکرده و خواسته است تمام کسانی که از با فراکسیون کمونیسم کارگری هستند، هرچه زودتر از عراق خارج شوند. این چیزی بود که منصور حکمت به آن می گفت عقب نشینی منظم و با برنامه.

اکتبر (مهر ماه) سال ۱۹۹۱ (۱۳۷۰) بود که نوبت اعزام ما رسید. در یک جلسه کوتاه، مسئولین اعزام، در مورد مسیری که قرار بود از آن طریق خارج شویم و باید‌ها و نبایدهای لازم برایمان صحبت کردند. نباید وسایل زیاد با خودمان ببریم. فقط چیزهایی که مطلقاً لازم داریم، نباید عکس با خودمان داشته باشیم، مخصوصاً عکسهای مسلح. چون ما داشتیم از طریق قاچاق از مرز رد میشدیم و کسی نمی بایست بداند ما پیشمرگ بوده ایم. باید کفشهای راحت بپوشیم و سبک برویم چون ساعتها پیاده روی شبانه در پیش داشتیم. می بایست هر چیزی که قاچاقچیه می گفتند را گوش می کردیم و دستورات آنها را اجرا می کردیم. "در این مسیر، آنها فرمانده هستند و می دانند چکار می کنند. فکر نکنید شما پیشمرگ بوده اید و بلید چگونه با کمین و قاچاقچیه همه تصمیمات را برایتان بگیرند. آنها کارشان را خوب بلدند." رفیق مسئول به ما اخطار میداد. به هرکس سیصد دلار داده میشد که در اوائل رسیدن به ترکیه تا وقتی که توسط UN پذیرفته میشد، بتواند خانه کرایه کند و وسایل ضروری زندگی را تهیه کند.

خداحافظی زیاد سخت نبود. خیلی از دوستان ما قبلاً رفته بودند و دیگران هم بزودی می آمدند. نامه هایمان را آتش زدیم و عکسها را دادیم دست یکی از رفقا که قرار بود از راه هوایی سفر کند و مستقیماً به یکی از کشورهای اروپائی برود، که آنها را برای ما ببرد. (متأسفانه بعداً فهمیدیم که آنها هم از طریق دیگری رفته اند و عکسهای ما بالاخره طعمه آتش شده بودند) سگهایمان را سپردیم به کسانی که می ماندند. خداحافظی با آنها راحت نبود. هیچوقت فکر نمی کردم سگ هم درد جانی را احساس کند. راکتی احساس می کرد که ما داریم او را تنها می گذاریم. می توانم قسم بخورم که آشک در چشمش جمع شده بود و تا ما از آنجا دور شدیم همچنان صدای زوزه اش را می شنیدیم.

گروه ما بیش از ده نفر بود و یک مینی بوس را پر کرده بودیم. اوائل همه غرق در افکار خود، سکوت کرده بودیم. احتمالاً همه مانند ما به دنیای بزرگ و ناشناخته و آینده ناروشنی که پیش رویمان بود، فکر می کردند. بسیاری از ما جوانتر از آن بودیم که زندگی را به معنی واقعی و به شکل نرمالش تجربه کرده باشیم. علیرغم سختیهای که سالهای پیشمرگ بودن داشتیم، تنها نبودیم و کم و زیاد هرچی داشتیم جمعی مصرف میشد و هر تصمیمی گرفته میشد، تصمیم جمعی بود و همه ما سرنوشتی مشابه هم داشتیم. اما بزودی همه اینها عوض میشد و هرکس می رفت که بتنهائی و یا دو نفری با مشکلات زندگی سر و کله بزند.

دو روز در شهر دهوک، که یکی از شهرهای شمالی کردستان عراق بود و مردم آن کردی بادیینی حرف می زدند، در یک هتل ماندیم. تعداد زیادی از کسانی که قبل از ما سفر کرده بودند، هنوز آنجا بودند و منتظر فرا رسیدن نوبتشان بودند. برای خودمان در شهر می گشتیم و چند تکه لباس و وسایلی که لازم داشتیم، می خریدیم و موهایمان را می دادیم به سلمانی برایمان درست کنند. احساس می کردیم در تعطیلات بسر می بریم.

بعد از دو روز نوبت ما و چند نفر دیگر رسید. دم دمای غروب ما را با ماشین بردند پای یک کوه و ما را

تحویل دو مرد مسلح سبیلو دادند که بنظر می رسید سالهای طولانی کار سخت در کوه و دشت، خطوط صورت آنها را خشن و زمخت کرده باشد. استخوانهای درشت فك و گونه هایشان را پوستی کلفت و تیره پوشانده بود و سبیلهای کلفت و ابروهای پر پشت زمختی چهره اشان را تکمیل کرده و به آنها حالتی غیر دوستانه میداد. ماها در برابر آنها، بچه سوسولهای شهری بنظر می رسیدیم. در واقع از آن لحظه به بعد تا وقتی که می رسیدیم ترکیه، سرنوشت ما در دست این دو بود. ما دیگر اسلحه ای نداشتیم که از خودمان دفاع کنیم و در همه جای دنیا هم غیر قانونی بودیم. در نتیجه اگر این دو نفر می خواستند با یک گلوله کار ما را تمام کنند به هیچ مرجعی جوابگو نبودند.

از همان اول راه از طریق یکی از رفقا که بادیینی می فهمید، آنها مقررات خودشان را به ما اعلام کردند. در هر قدم از راه ممکن بود خطری نهفته باشد. ممکن بود در کمین پیشمرگان پک یا بیافتم و یا نیروهای گشت مرزی ترکیه ما را کشف کنند و یا راهزنها جلویمان را بگیرند. گرگ و حیوانات درنده دیگر کمترین نگرانی ما بود. می بایست بسیار مواظب باشیم و همدیگر را گم نکنیم. هرکس عقب می ماند و یا گم میشد، مسئولیتش با خودش بود. کسی بخاطر او توقف نمی کرد و یا کاروان را از حرکت نگه نمی داشت. راه طولانی در پیش داشتیم و تا قبل از طلوع آفتاب می بایست به آن ور مرز برسیم و گرنه کار همه ما ساخته بود. "بار زیادی با خودتان نیاورید. اگر نتوانید وسایلتان را حمل کنید، مجبورید آنها را دور بیاورید. کسی برایتان حمل

نخواهد کرد" هوا سرد و سوزناک بود و گل چسپنده ای که در اثر باران آتروز درست شده بود، قدم برداشتن را سخت می کرد. جای شکرش باقی بود که آتش باران نمی بارید و گاه گاهی ابرها کنار می رفتند و ماه چهره زیبایی خود را برای چند لحظه به ما نشان می داد.

تمام شب را تقریباً بدون توقف راه رفتیم. بعضی جاها راه نمی رفتیم، بلکه غلط می خوردیم و یا می افتادیم پائین و یا چهار دست و پا از دامنه کوه و یا تپه شیب داری بالا می رفتیم. یکی دو بار مجبور شدیم طبق دستور راهنمایانمان بی حرکت و بدون سر و صدا روی زمین بخوابیم و منتظر بمانیم تا دسته پیشمرگان پک یا هر گروه مسلح دیگری که از آنجا رد میشد، بگذرد و ما را نبیند. سلما که کوله پشتی بزرگی روی دوشش بود و از اول هم حاضر نشد بارش را سبک تر کند، بسختی راه می رفت و بعضی وقتها در سربالائیهها دیگران مجبور میشدند او را به جلو هل دهند و یا دستش را بکشند. در یک سربالائینی تند، یکی از قاچاقچیها که از دست سلما بخاطر حمل آنهمه بار سنگین عصبانی بود، او را هل داد و ما در تاریکی صدای تپ تپ خوردن او به زمین و جیغهای کوتاه و بریده اش را می شنیدیم و آخر سر هم تاپ افتاد ته دره. همه فکر می کردیم، مرده باشد و یا حداقل شدت زخمی شده باشد. اما وقتی به ته دره رسیدیم، او را دیدیم که بدون اینکه کوله پشتی اش را در بیاورد، روی سنگی نشسته و دارد استراحت می کند.

ادامه دارد



واکنش دختران "بدحجاب" به گشتهای ارشاد در سنندج

آزاده



مرد داخلشونه، وقتی يك جایی وایمیسن پلیسهای مرد این طرف و آن طرف گویا برای حفاظت از این خواهر ها می ایستند و خواهرها هم داخل پیاده رو و در کنار وایمیسنند و وقتی جوانان رو میبینن بهشون گیر میدن وبا الفاظ رکیک به دختری توهین میکنند و تذکر میدن و وقتی دخترهایی رو میبینن که خیلی دیگه به قول خودشون جلو چشمیه و بی حجابتره با خودشون میبرنشون و همین که سوارشون میکنن خورد کردن شخصیت اینهاست.

راستش الان من که غروبا میبینمشون در ساعات خیلی شلوغ خیابون هستند و در خیابان اصلی که محل عبور جوانهاست، کاری که قبلا اصلا جراتشو نداشتم، یعنی در خیابون ششم بهمین از حدفاصل میدون آزادی تا سه راه ادب، همیشه و هر سال به همین خیابون میومدن چون اینجا جای حضور و عبور جوانهاست اما اینکه در ساعات خیلی شلوغ بطور مستمر هستند نشون دهنده ی جرات زیادشونه.

به هر حال شاید اعتراضهایی هم شده ولی جدی نبوده و من مشاهده نکردم مثل قبل. فقط جوانها بیشتر سعی میکنند خودشونو ازشون دور کنن. نه به این معنی که میترسن، راستش حتی همیشه مسخره شون میکنند و بهشون میخنن و اصلا جدیشون نمیگیرن اما به قول خودشون حوصله دردرس ندارن، حتی من دیدم وقتی دختری رو سوار میکنن و باخودشون میبرن، دیگه کسی گزیه و خواهش نمیکنه و با تمسخر هم بهشون میخنن اما مسئله اینجاست که اعتراض جدی نشده.

اما میشه به بار گوشمالیشون داد تا جمع شن. و احتمالش زیاده که باز آگه بیشتر ادامه پیدا کنه این اتفاق بیفته.

۲۴ شهریور ۹۱

بکار شدند. یا اینکه حضورشان کم رنگ بود و من خیلی کم میدیدم. اما بسیار آرام آرام حضورشون رو بیشتر کردند. به صورت خنده که حضورشون عادی جلوه داده بشه. اما دیگه الان رسما غروب که میشه قسمتی از خیابونها که شلوغ شدن گیر میدن. شهر پر شده از جوانای خوشتیپ که دوست دارن هرطور که میخوان لباس بپوشن. الان دیگه اصلا موهایی که بیرونه یا موهای رنگ شده یا حتی آرایشهای زیاده، توجه کسی رو جلب نمیکنه بلکه لباسهای رنگی که خیلی تو پوشش دخترها معلومه. مثلا دخترها رو میبینی که شلوار قرمز پوشیدن و یه مانتنو خیلی کوتاه و مثلا روسری نارنجی یا هر رنگی و اینهاست که برای این اوباشان قابل تحمل نیست و روی این مسائل گیر میدن. بیشتر به دخترهایی که لباس رنگی خیلی تو چشم میزنه پوشیدن گیر میدن و تعداد این دخترها هم کم نیستند.

اما چگونگی حضور اوباش در خیابون، اینها اصلا لباس شخصیهای حزب الله نیستند. پلیس نیروی انتظامی اند. غالبا به این شکل میگردند که يك ون پلیس که یکی دو پلیس مرد داخلشه و مثلا چهار پلیس زن خواهر زینتی، و يك یا دو سواری پلیس هم باهاشونه که چند پلیس

طی سالهای گذشته همواره وقتی گشتهای ارشاد در شهر سنندج شروع به فعالیت میکردند (البته همیشه هستند ولی منظورم فصل تابستانه که بخاطر گرما چون لباسهای کوتاهتر و نازکتری پوشیده میشه اینها در این فصل دست بکار میشوند.) خیلی کم جرات میکردند که به صورت جدی گیر بدنند. اگر هم گیر میدادند مثلا به يك دختر یا در اوقاتی بود که خیابونها خلوت باشه یا اینکه همیشه پلیس و خواهر زینب ها در کنار پیاده رو ها وایستادنند که حضورشون لمس بشه و جوانان ترسند و شاید زیر لب و آرام تذکر میدادند. اگر هم سعی میکردند گیر بدنند و خشن برخورد کنند بالاخره بعد از چند مورد گوشمالیشان میدادند و بساطشان را جمع میکردند یا دیگر کاری به کار کسی نداشتند. مثلا دو سال قبل را یاد هست که وقتی به یه دختر گیر سخت دادن اونم برای حفاظت از خودش مجبور شد عکس العمل نشون بده و برایشان چاقو کشید و کل خیابان شلوغ شد و همه شان را هو کردند و اونها هم فرار کردن و بساطشان جمع شد.

اما در مورد امسال اینها وقتی که هوا کم کم رو به گرما رفت و به قول خودشان فصل بی حجابی اومد، اینجا دیرتر دست

در این سیستم فکری مردم سادیت و مازوخیست هستند و به آزار خود و دیگران عادت دارند و آنرا میپسندند! ولی اگر به پاسدار و شکنجه گر و متجاوز از طرف مردم معترض شلیک بشود امر منفوری است! این معادله معکوس کل سیستم فکری این پژوهشگر با وفای جمهوری اسلامی را به خوبی بیان میکند. قانعی فرد فکرا و داوطلبانه خودش را مدافع جنایات رژیم علیه مردم میداند و اعمال این جنایات را حق دولتی میداند که در مقابل "نا آرامیها از خودش دفاع کرده است". او تلاش میکند مثل هر مزدور دیگری جنایات جمهوری اسلامی را موجه و محق جلوه بدهد. مهم نیست او استخدام وزارت اطلاعات هست یا نه. مهم این است که تماما در دفاع از رژیم اسلامی و علیه مبارزات حق طلبانه مردم ایستاده است.

و بالاخره در نهایت قانعی فرد آرزوی قلبی و نقش خود را در جواب به يك نفر که او را به همکاری و دفاع از جمهوری اسلامی و همکاری با رفسنجانی و رضایی متهم کرده چنین میگوید: "گاش اینطور بود و میتوانستم کمکی برای زادگاهم باشم." کسی که این گفته از زبان و قلمش جاری شده و در مصاحبه با تلویزیون اندیشه که گفته میشود با پول و کمک خانواده رفسنجانی اداره میشود اینرا با صدا و تصویر خودش بیشتر مانه بیان میکند، مصاحبه کننده (آقای فروزنده) ضمن تشکر از او برنامه را به پایان میبرد. چه انتظاری باید از این روزنامه نگاران و پژوهشگران داشت. قانعی فرد يك مهره پیش پا افتاده این حکومت است. اما وقتی که با تشکر و دولا راست شدن تعدادی به اسم "روزنامه نگار" مانند فروزنده مواجه میشود، باید به این طیف ملی- مذهبی که خود را پژوهشگر و روز نامه نگار معرفی میکنند به دیده شک نگریست.

پایان

شرکت در انتخابات".
اولا کسی که این نمایش مسخره و مضمنز کننده جمهوری اسلامی را انتخابات بنامد زیادی از تمدن و توقع جامعه بشری بدور است. دوما این موضوع انتخابات در جمهوری اسلامی آنچنان بی آبرو و بی اعتبار شده است که حتی اصلاح طلبان حکومتی و بخشی از طرفداران مفتی زاده هم آنرا قبول ندارند. این سیاست مقامات بالای جمهوری اسلامی و مشخصا محسن رضایی و رفسنجانی است که ضمن غرو لندهایشان همیشه نگران سست شدن پایه های رژیمشان هستند و با این نوع پروپاگاندا میخوانند در چشم مردم خاک بپاشند.

او در ادامه دفاعش از جمهوری اسلامی و مخالفت با احزاب اپوزیسیون در کردستان میگوید: "در جامعه ایرانی شلیک کردن گلوله به سینه سرباز ایرانی منفور است چه قبلا و چه حالا".

از منظر قانعی فرد شلیک کردن به سینه مردم کردستان و اعدام های دسته جمعی و بدون محاکمه و زندانی کردن مخالفین و تجاوز به دختران و پسران مردم در زندان و شکنجه و اعتراف گیری از آنها و ساختن خاوران و گورهای دسته جمعی مباح است و ایرادی ندارد و احتمالا از نظر مردم ایران کار پسندیده ای است!

جنایاتی که جمهوری اسلامی در تمام طول عمر خود مشغول آن بوده است برای قانعی فرد جای هیچ تاملی ندارد. لشکریان اسلام و جمهوری اسلامی برای تجاوز به حقوق مردم باید آزاد باشند و اگر کسی به آنها شلیک کند منفور میشود! اما دفاع مردم از زندگی و هستی و حرمت و آزادی خود در مقابل لشکریان تجاوزگر که هیچ رحمی به مردم نکرده اند و قتل عام مخالفین را راه انداخته اند منفور است؟! این اراجیف را قبلا پدر ایشان و رهبر معنوی پدرشان مفتی زاده هم در دفاع از جمهوری اسلامی گفتند و جواب مردم را هم گرفتند.

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!